



نفت و انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

دکتر بیژن مستقل

سردبیر

در آستانه روز ملی شدن صنعت نفت کشورمان ضمن عرض تبریک به یکایک صنعتگران خانواده عظیم نفت بر آن شدیم به تحلیل نقش این صنعت پویا و پایا در بروز و تحکیم انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پردازیم. درباره‌ی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری آن دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. مشکل بتوان رویدادی را در تاریخ معاصر ایران یافت که نفت و تعاملات نفتی به نوعی در آن دخالت نداشته باشد. انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ نیز از این قاعده مستثنی نیست. به‌خصوص اینکه تأثیر نفت در انقلاب اسلامی از دو منظر قابل توجه است؛ نخست تأثیر نوسانات قیمت جهانی نفت در سال‌های منتهی به ۱۳۵۷ که افزایش نرخ تورم، برهم خوردن ترکیب جمعیتی شهر و روستا، مصرف‌گرایی، عدم توجه به صادرات غیرنفتی، تنش‌های اجتماعی و اعتراضات طبقه‌ی متوسط شهری در کشور را به دنبال داشت و دوم تأثیر مشارکت کارکنان صنعت نفت در تنش‌های اجتماعی و اعتراضات علیه رژیم وقت ایران. این تأثیر دوسویه به‌حدی است که می‌توان نفت را به منزله‌ی تیر خلاص سقوط حکومت وقت ایران تصور کرد.

تحلیل گران، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ م) ایران را از بسیاری جهات شبیه به انقلاب روسیه (اکتبر ۱۹۱۷ م) و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م) می‌دانند و معتقدند بحران‌های مالی تأثیر قابل توجهی در تمامی این انقلاب‌ها داشته است. البته در این بین باید تفاوت اساسی ایدئولوژیک

انقلاب ایران با دو نمونه‌ی دیگر را نیز مدنظر داشت. اما به‌هر حال از دیدگاه ریشه‌ی مالی و اقتصادی، شباهت این انقلاب‌ها قابل‌کتمان نیست و در مورد کشورمان این بحران مالی ناشی از کاهش شدید قیمت نفت بعد از یک افزایش غیرمنتظره بود.

افزایش چهار برابری قیمت نفت در بازارهای جهانی از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ میلادی آغاز شد. خاورمیانه به‌عنوان مرکز تولید بخش عمده‌ی نفت جهان در اثر بروز این جنگ ناامن شده بود. کشورهای عرب منطقه، جهان را به تحریم نفت تهدید می‌کردند و از سوی مقابل، آمریکا به‌عنوان خریدار اصلی نفت خاورمیانه، در مقابل صاحبان نفت (اعراب)، خود را متعهد به حمایت از اسرائیل می‌دانست و تلاش می‌کرد با سیاست‌های بسته‌ی اقتصادی، ضمن تحریم واردات نفت از خاورمیانه، اعراب را تحت فشار بگذارد.

نتیجه‌ی محدودیت صادرات توسط کشورهای صادرکننده و تحریم واردات توسط آمریکا افزایش قیمت‌های نفت در بازارهای جهانی بود.

افزایش قیمت

به‌موازات افزایش تقاضای نفت در نخستین ماه‌های سال ۱۹۷۳ پالایشگران مستقل نفتی در تنگنای تهیه‌ی نفت مورد نیاز جهت تولید بنزین افتادند و پیش‌بینی کمبود بنزین برای فصل تابستان (که همواره با افزایش تقاضای بنزین همراه بود)، دور از ذهن نمی‌نمود. مدتی

بعد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای نخستین بار در تاریخ این کشور، پیامی مستقل درباره‌ی مسأله‌ی انرژی فرستاد و اذعان کرد محدودیت‌های واردات بنزین را لغو خواهد کرد [۶].

بدین ترتیب در تابستان ۱۹۷۳ میلادی واردات آمریکا به ۲/۶ میلیون بشکه در روز رسید. این رقم در مقایسه با واردات سال ۱۹۷۰ (۲/۳ میلیون بشکه) و سال ۱۹۷۲ (۵/۴ میلیون بشکه) قابل توجه می‌نمود.

انقباض و انبساط پیاپی بازار نفت به افزایش قیمت نفت خام تا چهار برابر قیمت قبلی منجر شد. هفته‌نامه‌ی بازرگانی اطلاعات نفتی چاپ آمریکا در این مورد نوشت: خرید دیوانه‌وار نفت توسط آمریکا، کمپانی‌های مستقل اروپایی و همچنین ژاپن، قیمت نفت خام را تا آسمان بالا برده است [۶]. کیلومترها دورتر، در خاورمیانه برخورد کشورهای صاحب نفت با این افزایش قیمت انفجارگونه متفاوت بود؛ برخی به انجام کارهای زیربنایی و اساسی پرداختند و برخی هیچ‌انزده تمامی پول حاصل را به بدنه‌ی جامعه تزریق کردند.

در این بین، ایران با وجود در پیش گرفتن استراتژی توسعه‌ی اقتصادی، در عمل نتوانست این استراتژی را به‌درستی اجرا کند. واردات فراینده‌ی مواد غذایی، فن‌آوری‌های پیشرفته‌ی غربی، تجهیزات سرمایه‌داری مدرن و به‌ویژه تسلیحات نظامی، مجموعه اقدامات شاه ایران برای تبدیل شدن به پنجمین کشور صنعتی جهان بود. نکته‌ی مهم در این مورد وابستگی تمامی

این موارد به درآمد ناشی از صادرات نفت بود؛ درآمدی که البته هیچ تضمینی برای استمرار آن وجود نداشت. در آستانه‌های دروازه‌ی تمدن بزرگی که شاه به دنبال آن بود صادرات غیرنفتی ایران تنها دو درصد از کل صادرات کشور بود [۵]. این درصد از آن دیدگاه قابل تأمل است که بدانیم اگر درآمدهای نفتی نبود، ایران فقط می‌توانست سه درصد از کالاهای مورد نیاز خود را تأمین کند.

درآمد انفجارگونه از عواید نفت در ۱۳۵۲ البته مجالی برای تأمل در این عدم توازن باقی نمی‌گذاشت. ارز خارجی به قدری زیاد بود که حتی افزایش فوق‌العاده‌ی واردات کشور نیز نمی‌توانست به پای آن برسد. این افزایش خود سبب کمبود حاد تسهیلات بندری و بارگیری، حمل و نقل و توزیع شد. در نتیجه کشتی‌های تجاری برای تخلیه‌ی محموله‌های خود در بنادر صف می‌کشیدند. مواد فاسدشدنی غیرقابل استفاده شده و به دریا ریخته می‌شد، تحویل کالا در داخل کشور به تعویق می‌افتاد، کمبود اجناس به جزئی از زندگی روزمره تبدیل می‌شد و تمامی این موارد به رشد مصرف‌گرایی در کشور کمک می‌کرد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۲ حساب جاری کشور پیوسته مازاد داشت و حساب سرمایه پیوسته کسری. به جز سال ۱۳۵۴ که خالص صادرات سرمایه ۱۱۰۰ میلیون دلار بیشتر از مازاد حساب جاری بود تراز پرداخت کل عموماً مازاد داشت [۵].

بدیهی است که با افزایش درآمد یک کشور، حرکت به سمت سرمایه‌گذاری در خارج و اعطای وام به سازمان‌ها و کشورهای متقاضی راه‌حل معقولی به نظر می‌رسد. اما آنچه در ایران اتفاق افتاد خروج انبوهی از سرمایه‌ی ملی توسط افراد خاص بود که هیچ‌گاه خزانه‌ی اصلی مملکت از سود آن نیز خبردار نشد. این تزریق بی‌حد پول به کشور، همه از درآمد

نفت بود. درآمد نفت که در ۱۳۴۲ برابر ۵۵۵ میلیون دلار بود، در ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در ۱۳۵۰ به ۲/۱ میلیارد دلار، در ۱۳۵۳ به پنج میلیارد دلار و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی در ۱۳۵۵ به ۲۰ میلیارد دلار رسید [۱].

پدیده‌ی مهاجرت

تمامی این موارد به لطف درآمدهای نفتی بود. اما عرضه‌ی طلای سیاه روی دیگری نیز داشت که حاکمان ایران از آن غافل بودند. توسعه‌ی اقتصادی-اجتماعی ناشی از درآمد نفت تأثیر عمیقی بر جمعیت شهری داشت. طی این دوره جمعیت شهرها افزایشی انفجارگونه یافت. در حالی که در ۱۳۴۵ تنها ۳۸ درصد از مردم ایران در شهرهایی با بیش از پنج هزار نفر جمعیت زندگی می‌کردند، در ۱۳۵۵ تقریباً ۴۸ درصد از جمعیت کشور ساکن این گونه شهرها شده بودند و در حالی که در ۱۳۴۵ تنها ۲۱ درصد مردم در شهرهایی با جمعیت بیش از یکصد هزار نفر زندگی می‌کردند، در ۱۳۵۵ حدود ۲۹ درصد در این گونه شهرها سکونت داشتند. مثلاً جمعیت تهران در این مقطع از ۲۷۱۹۷۳۰ نفر به ۴۴۹۶۱۵۹ نفر افزایش یافته بود [۱]. طبیعی است که افزایش بدون برنامه‌ریزی و پیش‌بینی قبلی جمعیت شهری، رشد حاشیه‌نشینی و مشکلات ناشی از آن را به دنبال داشته باشد. کشاورزان بهتر می‌دیدند که به جای کار پرمشقت در عرصه‌ی کشاورزی که چندان هم مورد توجه نبود به شهرهای بزرگ و خصوصاً تهران مهاجرت نمایند؛ هرچند مجبور باشند در حاشیه‌ی پایتخت و در حلی آبادها بیتوته کنند. نفت با قیمت بسیار خوب به فروش می‌رسید و نیازی به تولید محصولات کشاورزی و سایر تولیدات نبود. هرچه نیاز بود با قیمتی به مراتب پایین‌تر از هزینه‌ی تولید در داخل، قابل وارد کردن از خارج بود و در کنار آن

عدم توجه به توسعه‌ی سیاسی و تلاش برای ایجاد سیستمی تک‌حزبی و همچنین عدم توجه به احزاب ریشه‌دار و تشکل‌های مذهبی باعث شد طبقه‌ی متوسط شهری پس از رفاه و تأمین مالی، به دنبال مزایای دیگری مثل آزادی باشند. طبقه‌ی حاشیه‌نشین و جنوب شهری نیز که اصولاً طبقه‌ای سنتی و مذهبی بودند گرایش بیشتری به طیف مذهبی پیدا کردند و اختلاف طبقاتی و ظلم و ستمی را که بر طبقه‌ی خود احساس می‌کردند به دلیل دور افتادن از آموزه‌های مذهبی، غرب‌زدگی، استبداد و دیکتاتوری رژیم می‌دانستند که خدا را فراموش کرده بود.

افزایش اختلاف سطح درآمد شمال شهر نسبت به جنوب شهر، اختلاف طبقاتی را در پی داشت و جامعه را به انبار باروتی شبیه کرده بود که آماده‌ی انفجار شده است. علاوه بر اینکه تورم نیز مهلک‌ترین نتیجه‌ی افزایش قیمت نفت بود.

قدرت‌نمایی

تورمی که برای کشور نتایج نامطلوب اقتصادی و اجتماعی به دنبال داشت سبب بروز بحران‌های سیاسی و اعتراضات طبقات متوسط و حقوق‌بگیر شهری شد. در چنین شرایط بحرانی، کشورهای عمده‌ی خریدار نفت نیز بیکار ننشسته بودند. ایران که همواره برای آمریکا به منزله‌ی ژاندارم منطقه محسوب می‌شد با توهم ناشی از درآمد روزافزون نفت، خیال عرض‌اندام و قدرت‌نمایی داشت. غافل از اینکه برای عرض‌اندام در مقابل قدرت‌های جهان بیش از هر چیز نیازمند مشروعیت و پایگاه مردمی در داخل کشور است؛ نکته‌ای که درآمد نفت سبب غفلت حکومت پهلوی از آن شده بود.

شاه فکر می‌کرد با پول نفت تمام حقارت‌هایی که ایران در عرصه‌ی بین‌المللی متحمل شده بود



جبران می‌شود. او در ۱۹۷۵ میلادی گفت: اشخاصی هستند که تصور می‌کنند و شاید هنوز هم چنین تصویری را دارند که من یک بازیچه‌ی دست آمریکا هستم. برای چه من باید بپذیرم که یک بازیچه باشم؟ دلایلی برای قدرت ما در دست است که ما را نیرومندتر از همیشه خواهد کرد. بنابراین چه دلیلی دارد که ما آلت دست دیگران باشیم؟ [۶].

این ادعا برای شاه ایران بسیار گران تمام شد و آمریکا و دیگر کشورها را به انتخاب جایگزینی برای ایران در خاورمیانه مصمم تر ساخت.

نشریه‌ی میدل‌ایست ژورنال در شماره‌ی پاییز ۲۰۰۸ میلادی خود مقاله‌ای از پژوهشگر تاریخ ایران؛ آندرو اسکات کوپر، مستند به اسناد سیاستمداری به نام اسکوکرافت منتشر کرد که مؤید این تصمیم بود. برنت اسکوکرافت در دولت‌های ریچارد نیکسون و جرارد فورد عضویت داشت و اسناد وی شامل نسخه‌های رونوشت مکالمات، یادداشت‌ها و مکاتبات رؤسای جمهور؛ نیکسون و فورد، وزیر امور خارجه؛ هنری کیسینجر، دیگر وزرای کابینه و سران برخی کشورهای خارجی بود که به‌تازگی از طبقه‌بندی محرمانه درآمده‌اند و فرض‌های سنتی پیشین در مورد روابط ایران و آمریکا در دهه‌ی ۷۰ میلادی را با چالش‌های جدی مواجه کرده‌اند.

کاهش قیمت

این اسناد حاکی از آنست که در ۱۹۷۶ ایالات متحده و عربستان سعودی برای کاهش قیمت نفت تباری کرده بودند؛ تباری‌ای که علاوه بر تأثیر در بازار جهانی نفت پیامد غیرمنتظره‌ای نیز داشت. توطئه‌ی آنها آغاز یک بحران مالی در ایران بود؛ بحرانی که با بی‌ثبات کردن اقتصاد ایران پایه‌های حکومت شاه را نیز متزلزل می‌کرد [۳].

تباری آمریکا و عربستان عکس‌العمل به

مقاومت ایران در مقابل کاهش قیمت جهانی نفت بود. در نشست اوپک در دوحه‌ی قطر در دسامبر ۱۹۷۶، عربستان سعودی با هماهنگی آمریکا تلاش جهت کاهش قیمت جهانی نفت را آغاز کرد. شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت وقت عربستان کشورهای عضو اوپک را تهدید کرد که این کشور با افزایش فروش نفت خود با قیمت پایین‌تر، تأثیر افزایش بهای نفت را جبران خواهد کرد [۳]. هرچند تهدید یمانی به اشباع بازار با قیمت ارزان هیچ‌گاه عملی نشد اما سیستم دوزخی اوپک عملاً تا شش ماه ضربات مهلکی بر اقتصاد ایران وارد کرد.

در ۹ روز نخست ژانویه ۱۹۷۷ آشفتنگی بازارهای جهانی نفت، اقتصاد ایران را تحت فشار خردکننده‌ای قرار داد. با در سراسری سقوط قرار گرفتن ناگهانی مقدار صادرات روزانه‌ی نفت ایران، صدها میلیون دلار از درآمدهای پیش‌بینی شده‌ی نفتی ایران بر باد رفت. به یک‌باره تولید نفت نسبت به ماه گذشته با کاهش ۱۸ درصدی مواجه شده بود که این امر عواقب وحشتناکی برای حکومت ایران در پی داشت.

اعتراض و اعتصاب

اعتراضات و اعتصاب‌های مردمی که از مدتی قبل در ایران آغاز شده بود با بحران مالی جدید ابعادی گسترده‌تر یافت و با رسیدن این اعتراضات به کارکنان صنعت نفت، جلوه‌ی دوم تأثیر نفت در سرنوشت حکومت پهلوی را نمایان کرد. در بحبوحه‌ی نهایی شدن اعتراضات انقلابی در ایران و یک روز پس از جمعه‌ی سیاه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ دامنه‌ی اعتصابات طبقه‌ی حقوق‌بگیر به کارکنان صنعت نفت رسید. در ۱۸ شهریور حدود ۷۰۰ کارگر پالایشگاه تهران در اعتراض به حکومت نظامی اعلام شده پس از کشترار روز قبل اعتصاب کردند. دو روز بعد در ۲۰ شهریور کارگران

پالایشگاه‌های اصفهان، شیراز، آبادان و تبریز نیز به این اعتصاب پیوستند.

اعتصاب در صنعت نفت با انتشار خبری از بانک مرکزی گسترش بیشتری یافت. ۲۷ شهریور کارکنان بانک مرکزی نام ۱۷۷ نفر از افرادی را منتشر کرد که بیش از دو میلیارد دلار از کشور خارج کرده‌اند. در آن لیست نام مدیرعامل وقت شرکت ملی نفت ایران نیز با اتهام خروج ۶۰ میلیون دلار از کشور به چشم می‌خورد [۱].

در آبان ۱۳۵۷ اعتصابات در پالایشگاه آبادان به‌حدی فراگیر شد که در پایان ماه، تولید به ۱۵۰ هزار بشکه در روز یعنی معادل یک چهارم تولید معمول طی کرد. طی چند هفته وضعیت نفت رو به وخامت گذاشت و در مقابل پمپ‌بنزین‌ها صفوف طولانی برای نفت سفید و بنزین تشکیل شد [۶]. آشفتنگی اقتصادی و سیاسی، شرایط انقلابی را تشدید می‌کرد که تظاهرات، حمله به پلیس، نافرمانی‌های عمومی و ... پیامد آن بود. یک تحلیل‌گر خارجی در توصیف این شرایط نوشته: در پایان سال ۱۹۷۶ و سراسر سال ۱۹۷۷ کارگران بیکار در شهرها اجتماع و علیه بیکاری اعتراض می‌کردند [۲].

در مناطق نفت‌خیز ایران و در میان طبقات مختلف کارکنان صنعت نفت، احزاب و گرایش‌های مختلف سیاسی از چپ مارکسیستی تا گروه‌های مذهبی طرفداران و هواداران داشتند که همه در یک مطلب متفق‌القول بودند و آن تلاش برای سرنوشتی رژیم حاکم بود. محیط‌های کارگری بستری مناسب برای گسترش و تبلیغ اندیشه‌های چپ بود و طیف‌های مذهبی نیز از طریق ارتباط خاصشان با روحانیت، سازمان‌بندی و تشکل‌های مخصوص به خود را داشتند.

هر چند اعتصابات سراسر کشور برای رژیم ایران مهم بود، اما با کشیده شدن دامنه‌ی اعتصاب‌ها به مناطق نفت‌خیز، حکومت به

هراس بیشتری افتاد. به دنبال گسترش این اعتراضات در ۶ دی ماه ۱۳۵۷ صادرات نفت و سایر فرآورده‌های نفتی به خارج از کشور متوقف شد و نفت خام تنها به اندازه‌ی نیاز مصرف داخلی استخراج و پالایش گردید. مردم در زمستان کمبود سوخت را تحمل می‌کردند و این تحمل را در راستای رسیدن به هدف‌شان مقدس می‌پنداشتند.

اعتصاب کارکنان صنعت نفت در کنار مبارزات سایر اقشار ملت رفته‌رفته پایه‌های رژیم را به لرزه درآورد. از سوی دیگر قطع صادرات نفت ایران سبب شد اعتبار بین‌المللی کشور در عرصه‌ی جهانی خدشه‌دار شود و این برای رژیم حاکم چه از نظر سیاسی و چه از منظر اعتماد به نفس درونی بسیار سنگین بود.

به دنبال گسترش اعتراضات، مدیران ارشد و اتباع بیگانه‌ی شاعل در مناطق نفت‌خیز نیز متوجه اهمیت موضوع شدند. بعد از ظهر یک روز سرد در آن ایام خبر انفجار ماشین جرج لینگ مدیر عامل کمپانی خدمات نفتی OSCO (از شرکت‌های عضو کنسرسیوم در مناطق نفت‌خیز) دهان به دهان چرخید. جریان از این قرار بود که او پس از صرف ناهار در بنگله (منزل سازمانی ویلایی)، عازم محل کارش شده بود. اما وقتی در مقابل اداره راننده پیاده می‌شود تا درب ماشین را برای مستر باز کند مهاجمی از گوشه‌ی خیابان چیزی به درون ماشین پرتاب می‌کند. لینگ در عکس‌العمل به این حادثه، خود در ماشین را باز کرده و بیرون می‌پرد. لحظه‌ای بعد اتومبیل منفجر شده و دود و آتش

همه‌جا را فرا می‌گیرد [۶].

پس از آن حادثه جرج لینگ متوجه شد که باید تخلیه‌ی ایران از کارشناسان خارجی و خانواده‌هایشان را با سرعت بیشتری دنبال کند. خروج کارشناسان خارجی و قطع صادرات نفت ایران سبب شد کشورهای غربی نیز دیگر حکومت پهلوی را سرنگون شده بدانند.

در زمستان ۱۳۵۷ و در شرایطی که سراسر ایران در تظاهرات و راهپیمایی علیه رژیم پهلوی بود و هر لحظه ضعف و انحطاط رژیم بیشتر نمایان می‌شد، به پیشنهاد فرانسه، سران چهار قدرت بزرگ غرب در جزایر گوادالوپ (واقع در شرق دریای کارائیب در آمریکای مرکزی) گرد هم آمدند و به بررسی رویدادهای ایران و آینده‌ی آن پرداختند. در این کنفرانس جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، هلموت اشمیت صدراعظم اسبق آلمان غربی، جیمز کالاهان نخست‌وزیر وقت انگلستان و ژیسکار دستن رئیس‌جمهور وقت فرانسه با هدف حفظ منافع خود در ایران، به تبادل نظر پرداختند.

کارتر که معتقد بود به دلیل وضعیت حاکم بر ایران دیگر امکان حمایت از شاه وجود ندارد توانست سران سه کشور دیگر حاضر در گوادالوپ را نیز با خود همراه کند. ضمن آنکه ژیسکار دستن امیدوار بود با توجه به حضور امام خمینی در فرانسه بتواند نقش یک واسطه را با نیروهای مخالف رژیم شاهنشاهی ایفا کند. با شکل‌گیری این کنفرانس و سپس نتایج آن، محمدرضا پهلوی که تصمیم به خروج از ایران داشت،

کار خود را به کلی تمام شده دید و متوجه شد دیگر حمایت‌های پیشین غرب از او و رژیم شاهنشاهی به پایان رسیده است. به فاصله‌ی کمی پس از اعتصاب کارکنان صنعت نفت و قطع جریان صادرات نفت ایران، نمایندگان کشورهای خارجی چندین بار با نمایندگان رهبر انقلاب در نوفل‌لوشاتو دیدار کردند. آنها بیش از هر چیز نگران استمرار قطع طلای سیاه ایران به بازارهای جهانی بودند. در داخل کشور نیز تلاش نافرجام رژیم برای بازگرداندن آرامش به مناطق نفت‌خیز بی‌نتیجه ماند و بدون شک از دست دادن کنترل بر مناطق نفت‌خیز و اعتصاب کارکنان صنعت نفت، تیر خلاصی بود بر پیکر رژیمی که پایگاه مردمی نداشت.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ایران پاسخ مردم به نظامی بود که درآمد نفت را نه برای رفاه مردم بلکه برای حکمرانی بر ایشان هزینه می‌کرد. دور شدن از سنت‌ها و اعتقادات مذهبی مردم، سخت‌گیری بر نیروهای روشن‌فکر، مشکلات اقتصادی طبقه‌ی متوسط و افزایش حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ دست‌به‌دست هم دادند تا سلطنتی که با پول نفت، احساس ابرقدرت بودن می‌کرد از داخل سرنگون شود.

طلای سیاه به بلای جان رژیم تبدیل شد و علاوه بر از بین رفتن پایگاه مردمی، ناامیدی ابرقدرت‌های حامی حکومت شاهنشاهی را نیز در پی داشت. مجموعه‌ی این عوامل با تأثیرپذیری از نفت، زمینه‌ی سرنگونی حکومت پهلوی را فراهم کرد. ■

منابع

- [۱] آبراهامیان، پرواندا، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ ششم ۱۳۸۰، نشر نی، تهران
- [۲] استمپل، جان‌دی، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی، ۱۳۷۷، رسا، تهران
- [۳] اسکات کوپر، آندرو، راند آخر در دوحه (مقاله در نشریه‌ی میدل ایست ژورنال، پاییز ۲۰۰۸)، ترجمه‌ی احسان نوروزی، نشریه‌ی اینترنتی ایران در جهان، آذر ۱۳۸۷
- [۴] فرمانفرمایان، منوچهر (ورخسان فرمانفرمایان)، خون و نفت، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، چاپ دوم ۱۳۷۷، ققنوس، تهران
- [۵] کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله‌ی پهلوی، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامیاب عزیزی، چاپ هشتم، ۱۳۸۱، نشر مرکز، تهران
- [۶] دانیل یرگین، تاریخ جهانی نفت، جلد دوم، ترجمه‌ی غلامحسین صالحیار، ۱۳۷۶، اطلاعات، تهران